

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

در ذیل بحث اقل و اکثر ارتباطی تنبیهاتی را مطرح می‌فرمایند که در این تنبیهات مواردی مورد بحث قرار می‌گیرد که ولو دوران امر بین اقل و اکثر هست اما دارای یک ویژگی‌هایی است که آن مطالبی که در اقل و اکثر به طور عام و کلی بیان شد در مورد آن‌ها محل بعض اشکالات هست. از این جهت جداگانه او را در ضمن تنبیهاتی متعارف شده بین اصولیون که طرح می‌فرمایند.

حالا تنبیه اولی که در این جا طرح می‌فرمایند که همان تنبیه دوم کفایه هست. این هست که اگر دوران امر بین اقل و اکثر شد در موارد نسیان و حالات نسیان، که اگر شخصی در یک عمل مرکب، بعض اجزاء یا شرائط را فراموش کرد و ما شک کردیم که آیا این تکلیف در این حال نسیان متعلق به اقل است یعنی غیر از آن منسی‌ها؟ یا نه، در این صورت هم متعلق به اکثر است حتی منسی و این‌ها؟ که نتیجه این می‌شود که اگر متعلق به اکثر باشد پس در حال نسیان هم جزئیت آن جزء یا شرطیت آن شرط ملحوظ در تکلیف است. بنابراین اگر متوجه شد که انجام نداده، نسیان کرده، آن عمل قهراً باطل است چون جزئی از آن آورده نشده؛ جزئی که حتی در حال نسیان هم جزء بوده؛ حالا چه در وقت متوجه بشود چه در خارج وقت متوجه بشود لازم‌اش این است که این عمل باطل است. حالا در وقت اگر هست باید اعاده کند، در خارج وقت مبنی بر این است که آیا قضا به امر جدید است، به امر قبل است و آن مباحث خودش است.

ولی اگر بگویم نه، در باب اقل و اکثر ارتباطی در حالت نسیان تکلیف فقط مال اقل است و نسبت به آن اکثر یا بگویم برائت داریم، برائت جاری می‌شود عقلاً و شرعاً و یا این‌که به وجه آخری بگویم که تکلیف ناسی اصلاً مستحیل است به آن جزء منسی یا شرط منسی، بنابراین اصلاً تکلیفی نسبت به او نداشته. خب این بحث بحث مهمی است.

محقق خوئی می‌فرمایند که قبل از این‌که وارد اصل بحث بشویم یک مقدمه‌ای را باید تمهیداً از آن بحث بکنیم و آن این است. مقدمه مشتمل بر دو نکته است.

نکته اولی این است که آیا تکلیف ناسی ممکن هست یا ممکن نیست؟

مطلب دوم این هست که اگر در جایی فهمیدیم که ما اُتی به الناسی صحیح است که قهراً ما اُتی به الناسی فاقد آن جزء منسی یا آن شرط منسی است. اگر فهمیدیم این صحیح است؛ مثل باب صلاة که در غیر ارکان اگر فراموش کرد؛ قرائت را مثلاً فراموش کرد، آن‌جا خب بحسب ادله و این‌ها فهمیدیم نماز درست است. لاتعداد ادله دیگر، آیا در این موارد این صحت معنایش این است که این مأثراً به مطابق مأموُره است؟ از این جهت

صحیح است؟ یعنی لاتعداد و فلا... و این‌ها مثلاً در باب صلاة کشف می‌کند از این‌که که می‌گوید این عمل صحیح است کشف می‌کند از این‌که این چون مطابق، این مأثبه مطابق مأثربه است؟ که اگر این‌جوری شد پس معلوم می‌شود در مأثربه این‌ها أخذ نشده.

س: توی حالت نسیان دیگه؟

ج: بله دیگه، در همان حالت نسیان یا در حالت، نسیان شرط یا جزء، معلوم می‌شود در آن مأخوذ نیست برای این حالت که دارد می‌گوید صحیح است که حالا این‌جا همین جهت هم تنبیهش خوب است اگرچه حالا ندیدم توی کلمات که این خودش می‌شود یک دلیلی ممکن است برای کسی که می‌گوید خطاب به... اگر بگوییم مطابقت مأثربه است معلوم می‌شود خطاب به ناسی درست است. به یک شکلی درست است حالا ولو نحوه‌اش برای ما مبهم باشد ولی می‌توانیم به این تمسک کنیم و بگوییم که درست است. پس خطاب ناسی درست است چون فرض این است که شارع می‌گوید لاتعداد، شارع می‌فرماید این نماز صحیح است، قضا ندارد، اعاده ندارد و این نماز صحیح است با این‌که او نسی القرائه

س: این مبتنی بر یک فرض البته نیست دیگه

ج: بله؟

س: مبتنی بر این کشف علمی نیست

ج: اگر فهمیدیم به این شکل دارد می‌گوید از باب این‌که مأثبه مطابق مأثربه است. پس باید ما تعلق به الامر چه باشد؟ باید ما تعلق به الامر یک جوری باشد که شامل این ناسی هم می‌شود.

س: همان امر اول یعنی؟

ج: همان امر اول؛ حالا امر دوم کار نداریم. از این می‌فهمیم این مطابقت دارد دیگه، پس یک امری بوده؛ مأثبه‌ی داشته، این مطابق آن است برای ناسی، حالا به چه نحو؟ این را نمی‌دانیم. یک کشف اجمالی می‌شود که بالاخره ناسی امر دارد. حالا به چه نحو است نمی‌داند. چون دیگه خصوصیتش را برای ما کشف نمی‌کند.

س: اگر آن بحث خطاب ناسی مدنظرتان است یا تعلق امر؟

ج: نه، امر، تعلق امر. حالا این در ادامه بحث روشن‌تر می‌شود.

و یا این‌که نه، در این موارد که ما می‌دانیم این عمل صحیح است از باب این نیست که این مطابقت با مأثربه دارد. از باب این هست که این در حال نسیان وافی به ملاک ملزم است. درست است در حالی که کسی توجه دارد، ذاکر است به این‌که وجوب قرائت به چه، به چه، آن‌جا اگر بدون قرائت بخواند آن عمل واجد ملاک ملزم نخواهد بود. اما اگر فراموش کرد، همان نمازی که قرائتش فراموش شده ملاک ملزم را واجد است. از این باب است. پس این هم یک نکته ثانی است که باید به آن توجه بکنیم.

حالا اصل بحث که آیا خطاب ناسی ممکن هست یا نیست؟ «قد یقال» بزرگانی فرمودند

که ممکن نیست و مستحیل است. منهم الشیخ الاعظم قدس سره، چرا؟ فرمودند که چون اگر به ناسی بگویند أیها الناسی إقرأ فی الصلاة، خب این امر به هیچ وجه قابل فعلیّت نیست و امری که به هیچ وجه نمی‌تواند به سرحد فعلیّت برسد جعلش لغو است. چرا قابل فعلیّت نیست؟ برای این که وقتی می‌گویند یا أیها الناسی إفعل کذا؛ در حالی که آن ناسی است که خودش را ناسی نمی‌بیند؛ پس خطاب را متوجه خودش نمی‌بیند. اگر متوجه شد که ناسی است خب پس ذاکر می‌شود؛ از این خطاب خارج می‌شود. موضوع ندارد این خطاب چون موضوعش ناسی است. این خطاب دیگر متوجه او نیست تا به فعلیّت برسد. موضوع پیدا نکرده، پس بنابراین در هر دو صورت چه این ناسی توجه پیدا بکند چه توجه پیدا نکند. اگر توجه پیدا بکند خب إنقلب الموضوع، از ناسی بودن به ذاکر بودن منقلب می‌شود. پس آن خطابی که روی عنوان ناسی رفته بود فعلیّت پیدا نمی‌کند چون موضوعش محقق نیست. اگر منقلب نشود، ذاکر نشود خب توجه ندارد که ناسی است. وقتی توجه ندارد که ناسی است پس منبعث از آن امر نمی‌شود و جایی که انبعاث از امر امکان ندارد پس آن امر به فعلیّت نمی‌رسد. و وقتی فعلیّت نرسید پس جعل او لغو می‌شود. این دلیل و برهان کسانی است که می‌گویند خطاب به ناسی مستحیل است. مرحوم آقای آخوند قدس سره در کفایه دوتا جواب دادند از این و دو راه حل برای امکان؛ ارائه فرموده است که این دو راه حل را محقق خوئی نقل می‌کنند. یکی‌اش را نقد می‌کنند یکی‌اش را می‌پذیرند. حالا راه حل‌های دیگری هم، بعضی راه حل‌های دیگر هم وجود دارد که حالا بعداً باید استدراک کنیم. در مصباح الاصول فقط بسنده شده به بیان همین دو راه حل مرحوم آقای آخوند.

راه اول که آقای آخوند فرموده است این است که ممکن است شارع، مولا خطاب به ناسی کند اما نه به عنوان ناسی، تا شما بگویید او خودش را ناسی نمی‌داند یا اگر خودش را ناسی بداند فوراً منقلب می‌شود نه، یک عنوان ملازم؛ حالا عنوان عام یا خاص که ملازم است با نسیان، حکم را می‌برد روی آن عنوان. مثلاً نسیان چه روی، یک سری عواملی برای انسان پیدا می‌شود دیگه، مثلاً کسی تشویش حال دارد، اضطراب دارد از یک قضیه‌ای، این باعث می‌شود خیلی چیزها را فراموش می‌کند. آن موقع توجه به آن ندارد. خب می‌گوید أیها المریض مثلاً اقرأ، خب او که مریض است خودش هم می‌داند مریض است توجه می‌کند. یا کسی که مصیبت زده هست مثلاً، یکی از عوامل فراموشی، سنگینی مصیبت است مثلاً، بیاورد روی این عنوان و هکذا، یا مثلاً چیزی که ... آلزایمر است؛ مثلاً یک کسی خب می‌داند یک مقداری آلزایمر گرفته، این‌هایی که آلزایمر دارند این‌جوری نیستند که همیشه آن‌قدر سنگین باشد آلزایمر که این نداند حتی آلزایمر دارد؛ می‌داند. می‌گوید که ای کسی که این بیماری را داری مثلاً انجام بده و هکذا، این راه اول که آقای آخوند البته در کفایه این را راه دوم ذکر کردند، آقای خوئی این را اول ذکر می‌کنند چون این را قبول ندارند.

ایشان می‌فرمایند این راه «مجرد فرض و همی لا واقع له»، یعنی نه این که مستحیل است این جور ولی یک چیز خیالی است. آخه شما چه عنوان عام همیشگی ملازم همیشگی می‌توانید پیدا کنید که بگویید مولا حکمش را بیاورد روی آن؟ چون بحسب افراد، بحسب شرائط، بحسب ازمنه، این‌ها و بحسب آن شرط، بحسب آن جزء، این‌ها مختلف می‌شود و بحث توی یک قضیه خارجی نیست که حالا یک مولایی با یک عبدی موافق شده الان همین این را می‌خواهد او یک چیزی را فراموش کرده به او بگوید که، شما باید یک تصویری بکنید که با قانون بشود جور در بیاید که خطاب بگوییم قضایای حقیقه باشد. با یک نفر که روبرو نیستیم که، خب بله آن‌جا یک عنوان ملازم، حالا این فراموش کرده؛

می‌گوید آهای! خب آهای! ممکن است این جور به او بگوید. یک تکلیفی

پس بنابراین این راه یک راه حلی است که واقعیت نمی‌تواند داشته باشد. نه مستحیل است ولی بحسب عادت چنین چیزی میسر نیست که بگویم مولا از این راه بیاید به ناسی امر بفرماید. ناسی اجزاء یا شرائط.

س: شیخ مدعی استحاله بود، آقای آخوند جواب استحاله را می‌دهد. جواب واقعیت دارد یا ندارد را نمی‌دهد که آقای خوئی بگوید که جوابش بگوید که این واقعیت ندارد فرض بعید و نیش‌قولی است. ایشان استحاله را خواست بگوید؛ گفت استحاله بنابر فرضی که عنوان روی نسیان برود بما هو نسیان...

ج: نه، بالاتر از این که فقط استحاله را بخواهد رد بکند فرموده.

س: ایشان استحاله را اثبات می‌کند. وقتی استحاله شد واقعیت هم ندارد. درست است؟ فرض استحاله را استدلال کرد آقای آخوند، شیخ...

ج: نه، به حد، نه، نه این که بخواهد بگوید مستحیل فقط نیست. می‌خواهد بگوید که از ادله، همان‌طور که در متن کفایه هم هست فرموده ما از ادله اجتهادیه هم می‌توانیم استفاده بکنیم.

س: آن دیگه گردن خودش، برای چی دوتا مدعی دارد آقای آخوند؟ یکی این که استحاله آقای شیخ را بزند؛ حرف قشنگی است. استحاله را می‌زند. استحاله را می‌زند. جواب آقای...

ج: بله، اگر فقط روی استحاله باشد بله، این مستحیل نیست

س: این جواب کافی نیست. بله، اگر واقع حالا ... اثباتاً می‌گوییم ما واقعیت ...

ج: «و اختار صاحب الکفایة إِمکان ذلک بوجهین». «إِمکان ذلک بوجهین: الأول» و ایشان این را اشکال می‌کنند می‌گویند که «و فيه ان هذا مجرد فرض وهمی لا واقع له»

س: پس آقای آخوند هم

س: یعنی امکان عادی ندارد. امکان عادی ندارد این، توی همه این ... ما چه جوری امکان پیدا بکنیم که یک نسیان در جایی سر زده؛ یک عنوان ملازم کلی و قانونی ...، امکان عادی ندارد

س: استحاله شیخ که به عالم اثبات و واقعیت خارجی نیست. به عالم ثبوت امکانی است. استحاله واقعی است نه واقعیه...

ج: حالا این بحث مهمی ندارد. استحاله؛ آن معنای عقلی استحاله؛ بله، این یک راه حلی برای این‌ها است.

س: همان محال عادی است

س: اما این که استدلال آقای شیخ بنابر چی بود؟ استحاله عقلیه بود. گفت عقلاً لایمکن، نگفت عادی لایمکن که بگوید استحاله عادیه را مدعا بود و رد کردیم

ج: نه، ولی خب آثاری که می‌خواهد بر آن مترتب بفرماید

س: آثار ...

ج: یعنی این دو طائفه؛ آثاری که می‌خواهند بر آن مترتب بفرمایند که آقای آخوند می‌خواهد بگوید می‌شود. پس به ادله نمی‌شود تمسک کرد.

س: نه، نه، نه، نه،

س: نه صرف یک امکان عقلی

س: این را نمی‌توانید، متن آخوند چیه؟ متن آخوند چیه؟

ج: بابا گفت. حالا متن آخوند

س: متن آخوند این است. می‌گوید که من می‌خواهم امکانش را اثبات کنم

س: که چه بشود؟ که چه بشود؟

س: که این بحث علمی

س: که به ادله بتوانیم تمسک کنیم.

س: که آقای، آقای شیخ انصاری؛ استحاله ندارد اما ...، آقا شما

س: خب که چی؟ آخه امکان خالی چه فایده‌ای دارد؟

س: بحث علمی که فقط حتماً نباید ثمره عملی داشته باشد. شما اگر از دو راه

س: این جا می‌خواهد ثمره بار کنید بر آن

س: شما از دو راه می‌توانید

ج: نه، فرموده آقای آخوند... مطلب را این جور شروع کرده؛ فرموده که علاوه بر این که حدیث رفع این جا جاری می‌شود به نفس ادله اجتهادیه هم می‌شود...

س: پس می‌خواهد ثمره بار کند بر آن ...

ج: به نفس ادله‌ی اجتهادیه هم می‌شود، چرا؟ به خاطر این که این جوری ممکن است تصویر بکنیم، این جور هم ممکن است بتوانیم تصویر بکنیم. اشکال این است که این به درد ادله‌ی اجتهادیه نمی‌خورد. بله در پایان آن بعد می‌فرمایند، پس بنابراین از ما ذکرنا روشن شد که توهم استحاله درست نیست، آن در پایان کلمات فرمود توهم استحاله درست نیست.

حالا اشکال همین است حالا شما خیلی این مهم نیست، بله این راه برای این که ما بتوانیم خطابات را درست کنیم بگوییم شامل ناسی می‌شود این تمام نیست. بعد هم شما اگر بخواهید به نحو قضیه‌ی حقیقه باشد خب نسیان که فقط به یک چیز نیست، گاهی یکی قرائت ناسی می‌شود، یکی مثلاً یک جزء آن را ناسی می‌شود، یک کلمه‌اش را ناسی می‌شود، یک حرکتش را ناسی می‌شود، تو خود قرائت هزار جور نسیان است، بعد توی

سوره‌اش هزار جور نسیان است، توی اذکار همین‌جور، توی تشهد همین‌جور. خب برای هرکدام این‌ها...

س: که ناشی از هیچ بیماری و چیز...

ج: نیست، و هر جایی هم یک علتی دارد، این‌ها همه‌اش ملازم باشد با یک عنوان عامی، برای تک‌تک این‌ها بخواند بگوید میلیاردها خطاب بخواند بیاید، بله این یک امر یک چیز فهمی است، یک راه فهمی است.

راه دوم؛ راه دوم این است که می‌فرمایند شارع خب می‌داند عده‌ای فراموش می‌کنند دیگر، اول می‌آید یک خطاب عامی می‌فرمایند که همه نسبت به همه، مثلاً در فرض کنید در نماز نسبت به ارکان خطاب به همه می‌دهد. بعد برای ذاکرین به یک خطاب ثانی، یک خطاب دوم بیاید بفرماید که مثلاً آن جزء بر تو واجب است یا آن شرط بر تو لازم است. که آن کسی که فراموش کرده است قهراً مشمول خطاب اول هست و مأثبه عین مأموّبه هست، اما آن که فراموش نکرده و ذاکر و توجه دارد آن یک خطاب آخری هم دارد که گفته است که آن عمل را با این قید بیاور، آن عمل را با این جزء بیاور با این شرط بیاور. نظیر آن‌چه که در باب تعبدی و توصلی مثلاً تصویر کردند که با دو خطاب گفتند درستش می‌کنیم، آن‌هایی که می‌گویند اخذ قصد قریت در متعلق امر اول مستحیل است آن‌جا آمدند گفتند چکار می‌کنیم؟ گفتند چون دور لازم می‌آید آن‌جا آمدند گفتند می‌گوییم اول یک خطاب می‌کند می‌گوید إقرأ، إرکع، أسجد، تشهّد، این‌ها را می‌گوید این‌جا هیچ قصد قریت در آن، بعد با یک خطاب دیگری، امر دیگری، می‌گوید آن‌هایی که گفتیم به قصد آن امرش بیاور. پس دیگر دور نمی‌شود. آن‌جا یک امری برده روی آن‌ها، بعد به یک خطاب دیگر می‌گوید آن‌ها را به قصد همان امری که برده بودم روی آن بیاور. پس در خود متعلق امر اول قصد قریت را اخذ نکرده که شما بگویید دور لازم می‌آید. این‌جا هم همین‌جور می‌گوییم، می‌گوییم یک خطاب عام دارد نسبت به همگان، همگانی که متذکر این اجزاء هستند، إفعلوا این امور را، بعد توی این کسانی که متذکر این امور هستند مثلاً بعضی‌ها توجه به یک اجزاء و شرایطی دارند بعضی‌ها غافل هستند یا ناسی هستند. به آن‌ها که ذاکر هستند می‌گویند آن‌ها را هم اضافه کن، دیگر به آن‌ها نمی‌گوید.

س: این که خودش می‌داند ذاکر است ...

ج: بله؟

س: مگه نسیان و ظلم قابل التفات است؟

ج: خب بله، الان شما علم به علم ندارید؟ توجه دارید دیگر ..

س: نه منظورم این که برای خطاب دوم که مثل ذاکرین مگر نیست؟

ج: چرا ...

س: خب من لعلّ الان نسیان داشته باشم خودم ...

ج: خب اگر نسیان داری پس جزء آن‌ها می‌شوی که خطاب نداری. هرکس ذاکر است به ذاکرها می‌گوید ...

س: نه تشخیص، تشخیص می‌تواند بدهد که من ذاکر هستم حالا یا نه؟

ج: آره

س: نه یعنی علم به این‌که من الان نسیان نکردم ...

ج: بله مثلاً شما یک ادله‌ای که آمده اجزاء و شرایط عمل را گفته نماز از این‌ها تشکیل می‌شود، شما این‌ها را می‌دانید، شما که قبلاً به تو خبر دادند به جمله‌ی اخباریه که نماز از این‌ها تشکیل می‌شود حتماً یادت است، حالا امری که می‌کند به شما، خب بله شما الان یادت است، آن آقا که یادش رفته قبلاً درست است آن هم توی آن جلسه بود که گفتند نماز مثلاً چقدر جزء دارد این دارد این، حالا یک خرده‌اش یادش رفته، این آقا دیگر امر به آن چیزهایی که یادش رفته ندارد، امر همان‌هایی که یادش هست دارد.

خب این هم راه دومی است که ایشان ذکر فرموده مرحوم آقای آخوند. ایشان می‌فرماید این راه راه درستی است، دیگر توهمی هم نیست. ولی ما مقام اثبات باید چنین دلیلی داشته باشیم. این یک راه معقولی است همان‌جور که وارد هم شده، مثلاً نسبت به صلاة «لا تعاد الصلاة الا من خمس» خود این معنایش همین است که کسانی که یادشان رفته ما خطاب به آن‌ها نداریم، فقط آن خمس هست که چه ناسی باشد چه ذاکر باشد جزئیت دارد شرطیت دارد ولی بقیه‌اش این‌جوری نیست. با همین روایت این روایت لا تعاد که اسمش می‌گذارند قاعده‌ی لا تعاد از این، این مطلب استفاده می‌شود که در مورد صلاة شارع این کار را کرده. حالا در حج هم ممکن است داشته باشیم در یک امر مرکب دیگر هم داشته باشیم و هکذا.

خب در این موارد قهراً جناب ناسی به تخیل خودش خیال می‌کند همان فرد بلانقص را دارد می‌آورد چون خبر از نسیان خودش ندارد که، او تصورش این است که دارد فرد کامل بلانقص را دارد می‌آورد. خب این تخیل او که درحقیقت ضرری نمی‌رساند که، تخیل بکند؛ ولی واقعاً عملی است که فاقد بعض اجزاء و شرائطی که برای ذاکرین هست نیست، البته من نمی‌توانم بگویم ناقص است برای خودش، اما نقصان نسبی، سنجشی خب دارد، خب دارد، خب داشته باشد، این منافاتی را صحت آن ندارد، وقتی امر او فقط روی همان اجزاء و شرائطی رفته که متذکر آن‌ها هست، آن‌ها را هم آورده و این خیال می‌کند، خیال می‌کند توی ذهن خودش نماز این عین نماز دیگران است، همان اجزاء و شرائطی که آن‌ها دارند این هم دارد، توی خیال خودش همین‌جور است، خودش را ناسی که نمی‌پندارد، ولی این مضر نیست. یا درحقیقت دارد چکار می‌کند؟ درحقیقت دارد نماز خودش را منطبق می‌بیند با امری که به همگان شده به آن‌ها هم شده، به متذکرین هم شده و این اشتباه در تطبیق دارد می‌کند. این‌جا محقق خوئی قدس‌سره یک گریزی می‌زنند به یک فرمایشی از شیخ اعظم و می‌گویند مقصود ایشان از عبارت‌شان، فرمایش‌شان همینی که الان ما توضیح دادیم هست نه چیزی که محقق نائینی برداشت کرده و به ایشان اشکال کرده. شیخ فرموده، عبارت شیخ که منسوب به ایشان هست این است که ناسی خطای در تطبیق می‌کند. آقای نائینی فرموده نه این‌جا جای خطای در تطبیق نیست، چون خطای در تطبیق جایی است که آن حکم باشد این حکم هم باشد، یک عملی را خیال می‌کند مصداق این حکم است نه مصداق آن حکم، این می‌شود خطای در تطبیق؛ اما این‌جا حرف سر این است که ناسی ممکن است تکلیف داشته باشد، وقتی ممکن نیست چه نوع خطایی در تطبیق کرده؟ یعنی خیال می‌کند عمل خودش مطابق است با آن مأموریه واقعی خودش. ما اصلاً داریم صحبت می‌کنیم مأموریه واقعی آن می‌تواند شامل اجزاء منسیه و شرایط

منسب بشود یا نه؟ این است، آقای خوئی می‌فرمایند که مقصود شیخ اعظم قدس‌سره همین است که ما توضیح دادیم، این تطبیق نه یک تطبیق دو تکلیفی که متوجه او هست که شما بفرمایید این اول کلام خودتان استحال‌اش را قائل شدید، نه، این تطبیق یعنی آن طبق امر خودش دارد عمل می‌کند، دوتا امر این‌جا بوده، یک امر مال ناسین است، یک امر مال متذکرین است، یعنی یک امر عام است که همه را شامل می‌شود، یکی مال متذکرین است، این خیال می‌کند کارش منطبق با کار آن‌ها هست، این است مقصود. و می‌شود عبارت شیخ را این‌جوری توجیح کرد تا آن اشکال بر آن وارد نباشد.

خب این فرمایش محقق خوئی، که پس آقای خوئی قدس‌سره پذیرفتند راه‌حل ثانی مرحوم آخوند را و فقط فرمودند در مقام اثبات ما باید دلیل داشته باشیم، در باب صلاۀ دلیل داریم، در جاهای دیگر هم باید دلیل، اگر بود خیلی خب و الا این تصور ثبوتی تنها کفایت نمی‌کند برای این‌که در مقام، از ادله‌ی اجتهادیه بتوانیم این استفاده را بکنیم.

مرحوم شهید صدر قدس‌سره، حالا قبل از این‌که مال شهید صدر را بگوییم، خب راه‌حل دیگری ما داریم برای این‌که خطابات شامل ناسی بشود، یک راه‌حل راه‌حل مرحوم امام است که خطابات قانونی است ایشان می‌گفتند. خب بر اساس خطابات قانونیه عاجز را هم شامل می‌شود فکیف بالناسی؛ اگر ما تصویر کردیم خطابات قانونیه را، خب این هم یک راه حل است که بله خطابات شامل ناسی هم می‌شود. فلذاست باید ملتزم بشویم به این‌که اگر ناسی عمل را انجام داد و بعد متوجه شد تکلیف را انجام نداده، باید اعاده و قضا کند، اعاده کند، قضا هم اگر گفتیم ملاکش وجود دارد فوت مثلاً، فوت صادق است که فلان تکلیف را داشته انجام نداده، دیگر فوت که روی مذهب امام و خطابات قانونیه صدق فوت واضح است چون تکلیف بوده انجام نشده. مگر یک جایی‌اش دلیل خاص بیاید بگوید تو اعاده نمی‌خواهد بکنی و الا علی‌القاعده باید اعاده بکند.

راه‌حل دیگر که شهید صدر حالا این را در حلقات فرموده این است که فرموده است که ببینید ما که بحث‌مان این نیست که یک خلطی کأنّ شده، ایشان می‌فرمایند کأنّ که به ناسی می‌شود امر کرد یا نه، خیال شده می‌خواهیم بگوییم روی عنوان ناسی می‌خواهد ببرد. بله روی عنوان ناسی بخواهی ببری این تکلیف قابلیت فعلیت ندارد همان‌طور که اشکال شده، روی عنوان ناسی بخواهی ببری، ایها الناسی إفعل کذا؛ خب این یا خودش را ناسی آن می‌بیند یا نمی‌بیند، اگر نمی‌بیند ناسی، پس این امر درحقیقت فاعلیت برای او ندارد، به فعلیت نمی‌رسد. اگر خودش را مصداق ناسی دید فوراً از ناسی بودن بیرون می‌آید موضوع عوض می‌شود باز این خطاب فایده ندارد. بله توی موارد قضایای خارجیه با همین عبارت ممکن است انسان با همین عبارت را استخدام کند این عبارت را برای این‌که آن را از نسیان بیاورد بیرون ...

س: ولی باز هم شامل او نمی‌شود ...

ج: بله دیگر شاملش، نه، بله آن هدفش تکلفش به او نیست، این است که بگوید ای نسیان‌کننده‌ی فلان که او بفهمد نسیان کرده بخوان.

عنوان این‌که تکلیف ناسی درست است یا نه؟ این خلط شده، یعنی نه عنوان ناسی بلکه «الناسی بحمل الشایع الصناعی» می‌خواهیم ببینیم تکلیف می‌شود یک‌جوری جعل کرد که این آقای که واقعاً ناسی هست نه روی عنوان ناسی، شامل این هم بشود یا نه؟ بحث این است. خب بله، به عنوان مکلف ایها البالغ مثلاً، خب آن هم بالغ است آن هم بالغ هست

شاملش می‌شود. منتها این وقتی فراموش کرده تکلیف شاملش شده، آن فراموش کرده خب آن جزء را نمی‌آورد و خیال دارد می‌کند که این حرفش، این کاری که دارد می‌کند عین کار همه هست، خب بکند ولی تکلیف که شاملش می‌شود که. «و الجواب ان التکلیف» بعد از این که آن قد یقال اشکال فائین به عدم امکان را ذکر می‌کنند می‌گویند: «و الجواب: إنّ التکلیف بالجامع يمكن جعله و توجيهه إلى طبعی المکلف، و لا يلزم منه جواز اقتصار المتذکر علی الأقل، لأنه جامع بين الصلاة الناقصة المقرونة بالنسيان و الصلاة النامة» که حالا این جهت آن بماند، چون آن‌جوری که ایشان تقرير کردند بطلان، عدم امکان را یک جهتی در آن هست که به‌خاطر آن این را گفته «كما لا يلزم منه عدم إمكان الوصول إلى التّاسی، لأنّ موضوع التکلیف هو طبعی المکلف، غاية ما فی الأمر أنّ التّاسی يرى نفسه آتيا بأفضل الحصّتين من الجامع مع» یعنی همانی که واجد همه‌ی خصوصیات است «مع أنّ ما يقع منه هو أقلهما قيمة، و لا محذور فی ذلك». خب آن در مقام عمل این خیال را می‌کند این‌ها که مهم نیست ولی حرف سر این است که این عبارت گرفته او را. پس این‌که شیخ اعظم و بزرگانی می‌فرمایند ادله‌ی اجزاء و شرایط این‌ها اصلاً ناسی را نمی‌گیرد و آن‌ها برای آن‌ها این جزء جزء نیست این شرط شرط نیست، این است که می‌فرمایند نه، چرا نمی‌گیرد؟ اگر روی عنوان المکلف آمده ...

س: یعنی می‌خواهید بگویید همان جواب آخوند هم حتی گرفتار خلط است، چون آمده روی آن منوال جواب داده.

ج: بله، که ایشان هم توجه‌اش همین است دیگر که فرمودند ناسی، اگر شما ناسی را گذاشتی کنار برای چی دیگر این حرف‌ها را می‌زنی؟

س: آن وقت مقام اثباتش هم دیگر ...

ج: بعد ایشان حالا ان شاء الله فردا نقل می‌کنیم دیگر حالا، که نقد می‌کنند کلام آقای آخوند را، یعنی همان وجه ثانی‌ای که آقای خوئی پذیرفتند از آقای آخوند و فرمودند که منتها دلیل اثباتی ندارد، آقای صدر آن وجه ثانی را هم اشکال می‌کنند. البته نه به این نحوه که بخواهند بفرمایند بالمرّه کأنّ یعنی مستحیل است راه شما، راه دوم شما؛ ولی می‌گویند این‌که ما بیان کردیم افضل است...

س: این مقام اثباتش هم دیگر دغدغه‌ای ندارد ...

ج: ندارد بله ...

س: چون دیگر لازم نیست که توی باب صلاة و حج و این‌ها یک کار خاصی، یک دلیل ...

ج: نه نه نه

س: همان عنوان جعل شده ...

ج: بله همان روایاتی که وجود دارد می‌گوییم شامل می‌شود.

س: آقای صدر این حرف را حاج آقا از همان بحث اشتراک جاهل و عالم برداشته بین ناسی و ذاکر گفته دیگر....

ج: بله؟

س: همان حرف و مناطی که توی اشتراک بین جاهل و عالم است رفته روی طبیعی مکلف

ج: بله همان راه همان را گفت دیگر. و الا اگر بگویند ایها الجاهل فلان همین اشکالها را دارد، ایها الغافل همین اشکالها را دارد، ایها الناسی، پس این مغالطه‌ای که توی کلمات شده و خیال شده این نمی‌شود این در اثر این که خیال می‌کرده روی عنوان ما می‌خواهیم ببریم ...

س: این خلط را قبول کردید شما؟

ج: بله

س: یعنی این که ایشان ادعا می‌کند که محل نزاع خلط شده را قبول فرمودید ...

ج: بله، ما بله، چون بحث ما این جا این بحثی که مورد ابتلاء، بله کسی بخواهد یک بحثی عنوان بکند که روی عنوان ناسی، روی عنوان جاهل، روی عنوان غافل مع التحفظ علی العنوان ...

س: که ربطی به محل بحث ما ندارد ...

ج: این می‌شود یا نمی‌شود آن. ولی به بحث ما ربطی ندارد در این جا.

خب ان شاء الله و للكلام تتمه.

س: ...

ج: بله آقا؟

س: ... نیاز به اعاده دارد ... متوجه شد که ناسی ... باید برود اعاده کند.

ج: بله این هم همین جور است، راه حل آقای صدر هم همین جور است، باید برود حسب قاعده‌ی اولی، مگر شارع یک دلیلی بیاید بگوید که ...

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين.